

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

سالک باید چگونه باشد (صفحه‌ی ۲۳۱ ف ۱ - صفحه‌ی ۲۳۱ ف ۵)

اگر کسی خود را سالک می‌داند و می‌خواهد به نتیجه برسد، دنبال سرگرمی و تفریح معنوی نیست، نمی‌خواهد خستگی‌های کارهای هفته را در دو ساعت جلسه‌ای که حرف‌های لطیف معنوی می‌زنند، در کند. این یک بحث است؛ یک‌وقت هم کسی واقعاً عزم سلوک الی‌الله کرده است و می‌خواهد به مقصد برسد. کسی که سالک الی‌الله است چگونه باید باشد؟ نکته‌های خوبی در این فصل آمده که در جنبه‌های مختلف هم هست که یک به یک با هم می‌خوانیم.

❁ کسی که عمل صالحی می‌کند باید به‌خاطر توفیقی که خدا به او داده، خود را بدهکار خدا بداند، نه طلبکار از خدا که بهشت و مزد بخواهد.

این نکته‌ی بسیار مهمی است. وقتی کسی در مسیر بندگی و عبادت حضرت حق می‌افتد؛ خدا به او توفیق می‌دهد که عباداتی انجام دهد، نمازهایش را اول وقت و با حال می‌خواند، هر روز تلاوت قرآن دارد، توجهی به اهل بیت علیهم‌السلام و توسّلی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و خاندان بزرگوارش دارد، خلوت‌های انسی با خدا دارد، نماز شبی می‌خواند، زیاراتی می‌رود، حالاتی دارد، اگر اینها را پیدا کرد، نکند خدای نکرده طوری شود که احساس کند، خدایا من این همه عبادت را کردم، این همه برای نماز خواندم که چه؟ از خدا طلبکاری

می‌کند؛ خیلی اشتباه بزرگی است. اتفاقاً کسی که خدا به او توفیق انجام اعمال را می‌دهد، به خدا بیشتر بدهی پیدا می‌کند تا کسی که خدا این توفیق را به او نداده است. این نماز اول وقت، دعای باحال، روضه و اشک و حال خوش توسل به اهل بیت علیهم‌السلام را خدا به تو داده و به او نداده است؛ پس بدهی تو به خدا بیشتر شد؛ نه اینکه خدای نکرده طلبکار از خدا شده باشی که بگویی خدایا من برایت نماز خواندم؛ بسم‌الله یک چیزی هم شما به ما بده. یا اینکه مثلاً تصور کند که خدایا شما به من خیلی خوبی کردی، حرفی ندارم؛ اما من هم بنده‌ی خوبی بودم؛ این همه نماز خواندم، به هم در؛ دیگر ما به شما بدهی نداریم و با خدا تسویه حساب کند. این طوری نشود خدای نکرده، مواظب باشیم. ممکن است به زبان این طوری نگوید؛ اما حالتش چنین حالتی است؛ از خدا متوقع است. می‌گوید: این همه نماز خواندم، حالا که دعا کردم، اجابت کن. چرا نمی‌کنی؟ بعد هم با خدا دعواش می‌شود. آن موقع که هنوز دانشگاه بودم مکرر پیش می‌آمد که دوستان جوان چه برادر و چه خواهر دانشجو با یک حالت ناراحت و عصبانی، به اتاق من می‌آمدند و فکر می‌کردند اتاق من دفتر وکالت خداست و من وکیل خدا هستم. دعوایشان را با خدا سر من خالی می‌کردند و می‌گفتند: استاد، من دیگر از امروز صبح نماز نخواندم. می‌گفتم عزیزم چی شده؟ چرا نماز نخواندی؟ می‌گفت: این همه نماز خواندم، حالا چیزی از خدا خواستم، هرچه می‌گویم نمی‌دهد. گفتم حالا که تو نمی‌دهی، من هم دیگر نماز نمی‌خوانم. من هم اول سر به سر اینها می‌گذاشتم و می‌گفتم راست می‌گی! از صبح تا حالا نماز نخواندی؟ عجب انسان بی‌رحمی هستی. خدا از گرسنگی مرد. فکر می‌کرد نماز که می‌خواند چیزی به خدا می‌دهد، حالا با خدا لج کرده و این چیز را به خدا نداده که

خدا خیلی اذیت شود. اینکه ما خود را متوقع و طلبکار از خدا بدانیم، خیلی اشتباه بزرگی است. با توفیقاتی که به ما می‌دهد، بدهی ما به خدا بیشتر می‌شود. خدا روزی کرده شما یکی دو ساعت زیر خیمه‌ی ابوالفضل علیه السلام نشسته‌اید. بیرون که رفتی نگو خدایا من دو ساعت جلسه رفتم، چیزی به من بده و بخواهی مزد جلسه رفتن را از خدا بگیری. مگر عاشق برای خلوت با معشوقش از معشوق مزد می‌خواهد؟ به حالاتمان کمی فکر کنیم، خودمان خجالت می‌کشیم. انسان معشوقی داشته باشد که معشوق به او فرصت و وقت دیدار داده باشد. او رفته و معشوق را در آغوش گرفته، با او راز دل گفته، هنگام خداحافظی دم در بگوید ببخشید مزد من که به دیدار شما آمدم، چه شد؟ عاشق برای دیدار با معشوق مزد از معشوق می‌خواهد؟ مواظب باشیم اگر خدا توفیقاتی به ما داد، هر روز احساس بدهکاری ما به خدا بیشتر شود. نکند طلب‌کاری ایجاد شود؛ چون آن موقع می‌دانید چه بلایی سر فرد می‌آید؟ کسی که عباداتش به نظرش چیزهای بزرگی بیاید و آنها را روی هم انباشته کند، عجب او را می‌گیرد. بارها گفته‌ام آن مقدار که عجب انسان را از خدا دور می‌کند، هیچ معصیتی نمی‌تواند به آن میزان انسان را از خدا دور کند. عجب و غرور و خودپسندی ناشی از طاعت و عبادت به مقداری انسان را از خدا دور می‌کند که ارتکاب هیچ معصیتی قادر نیست انسان را آن قدر از خدا دور کند. اینها خطراتش است. تو نماز خواندی تا به خدا نزدیک شوی. با این نماز طوری از خدا دور شدی که اگر انسان کشته بودی، زنا کرده بودی، شراب خورده بودی این قدر از خدا دور نشده بودی. این

حرفها را از خودم در نمی‌آورم. عین احادیث است. پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «لَوْ لَمْ تُذَيَّبُوا لَخَشِيتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ أَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ»^۱ اگر نبود که شما گناه می‌کنید، می‌ترسیدم به چیزی مبتلا شوید که خطرش خیلی از گناه بزرگتر بود. سؤال کردند یا رسول‌الله چه چیز خطرش از گناه بزرگتر است که شما خوشحالید که گناه می‌کنیم و اقلأً مرتکب آن نمی‌شویم؟ حضرت فرمودند: «الْعُجْبُ الْعُجْبُ». جرم عجب و خودپسندی اینکه من گناه ندارم آن قدر بزرگ است که هیچ گناهی به پای آن نمی‌رسد. اینها خطرهایی است که می‌آید، که انسان فکر کند اگر طاعت و عباداتی انجام دادم، چیزی به خدا پرداختم، باید در قبالتش مُعَوِّضِي بگیریم؛ بهشت، مکاشفات یا حالاتی بگیرم. سالکی که در سیر و سلوک بعد از یک مدّت می‌گوید: این همه ذکر گفتم، چله‌نشینی کردم، ریاضت کشیدم، خلوت داشتم، چه شد؟ نه مکاشفه‌ای نه حتّی یک خوابی، نه کرامتی، نه طی‌الارضی، نه تصرفی؛ این نشان می‌دهد که مزد می‌خواهد؛ او باخته است. سیرش، سیر الی‌الله نیست، سیر به سوی کشف و کرامت، سیر به سوی بهشت و جنّت و سیر به سوی حلّ مشکلات زندگی‌اش است؛ قربه‌الی‌الله نبوده است. این نکته‌ی بسیار مهمّی است. اگر خدا عنایت کرد و توفیق داد طاعت و عبادتی انجام دادیم مواظب باشیم در ما نسبت به خدا روحیه‌ی توقع، متوقّع و طلبکار بودن ایجاد نشود. هر روز خودمان را بدهکارتر و دست خالی‌تر ببینیم.

^۱. مجلسی، بحار، ج ۶۹، ص ۳۲۹.

❁ «غَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» مؤمنان از آنچه خدا حرام نموده، چشم‌پوشی

می‌کنند؛ یعنی صرف‌نظر می‌کنند. (۹:۴۵)

این جمله در خطبه‌ی متقیین نهج‌البلاغه است.^۲ همّام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام درخواست کرد که «صِفْ لِي الْمُتَّقِينَ» متقیین را برای من توصیف کنید. اوّل حضرت آیه‌ای خواندند و به همین مختصر بسنده کردند؛ امّا او تشنه بود. حضرت می‌دانستند که این فرد آماده‌ی قالب تهی کردن و پرواز است؛ ولی وقتی اصرار کرد، حضرت خطبه را شروع کردند «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى خَلْقَ الْخَلْقِ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنِ طَاعَتِهِمْ آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ» و وصف متقیین را فرمودند که چقدر زیبا و لطیف و متعالی است. وقتی به آخر خطبه رسیدند، همّام آهی کشید، قالب تهی کرد، افتاد و جان داد. حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند: مواظب مناسب اهل‌دل با اهل‌دل این‌گونه می‌کند. مواظب بالغه با اهلش این‌گونه می‌کند؛ یعنی همان مواظبه اینها را به مقصد می‌رساند. همان‌جا در توصیف یکی از خصوصیات متقیین فرمودند: «غَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ» متقیین کسانی هستند که غض‌بصر می‌کنند؛ چشمشان را از آنچه خدا بر آنها حرام کرد، می‌پوشانند. این بالاتر از این است که کار حرام نمی‌کنند؛ چون ممکن است کسی کار حرام انجام ندهد؛ امّا دلش برای آن کار پر بزند؛ ولی چون خدا گفته نکن، گفته چشم؛ امّا ته دلش دوست دارد که این سدّ برداشته شود تا در این کار حرام جست بزند. امّا چون خدا گفته نکن، اگر بکنی پیش خودم راهت نمی‌دهم، به بهشت راه نداری، تو را به جهنّم می‌برم و عذاب می‌کنم، برکت از زندگی دنیویّت برداشته

^۲. شریف‌الرّضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۹۳.

می‌شود، مرتکب حرام نمی‌شود. این خیلی چیز بزرگی نیست. مرتکب حرام نشدن خیلی بزرگ نیست. البته شروع کار همین است. تزکیه‌ی عملی شروع کار است؛ یعنی انسان مرتکب نشود؛ اما خیلی بزرگ نیست که فقط دست و پایش را کنترل کند؛ ولی دلش به سمت آن پر بزند. باید طوری شود که اصلاً صرف‌نظر کند، چشم بپوشد و نادیده بگیرد. اصلاً دلش نخواهد نه اینکه دستش انجام ندهد. سالک باید این طوری شود. شروعش با همان تزکیه‌ی عملی است؛ اما بالاتر از تزکیه‌ی عملی، مراتب دیگر تزکیه هم داریم. باید به این حال برسد؛ حال روحی و معرفتش به گونه‌ای شود که اصلاً به آن چیز رغبت نکند. همه‌ی ثروت عالم را جلویش بریزند، رغبتی به آن نداشته باشد. همه‌ی پست و مقام‌های عالم جلویش باشد، رغبتی نداشته باشد. همه‌ی زیبارویان عالم را جلویش بگذارند، اصلاً دلش پر نزند. به جایی راه پیدا کرده که اینها دل از او نمی‌برد. او به خزانه‌ی غنای حضرت حق راه پیدا کرده است، حالا هرچه ثروت در دنیاست در برابر آن چقدر است؟ او به خزانه‌ی قدرت خدا راه پیدا کرده، حالا قدرت پست و مقام در برابر آن چقدر است؟ او به خزانه‌ی جمال مطلق الهی راه پیدا کرده است؛ خوشگل‌های دنیا در برابر آن چقدر جذّابند؟ گفت:

جرعه خاک آمیز چون مجنون کند خود بگو تا صاف او مر چون کند

جرعه‌ای از خُمّ بی‌نهایت جمال الهی در عالم خاک ریخت و با خاک هم قاطی شد، زلال هم نیست؛ با اینها لیلی درست شد که دل از مجنون برد. وامق و عذرا و شیرین و فرهاد درست کرد. این تازه جرعه‌ی خاک آمیز است، اگر کسی به آن خُمّ لم یزلی و لایزالی، به خُمّ بی‌نهایت جمال الهی راه پیدا کرد، این جرعه‌ی خاک‌آمیز چقدر می‌تواند از او دل

ببرد؟ دیگر رغبتی ندارد. روحیه‌اش طوری می‌شود که رغبت به حرام و لذائذ حیوانی ندارد؛ نه اینکه جلوی خودش را می‌گیرد که نکند. جلوی خود را گرفتن، برای اول راه است. جلوی خود را گرفتن، تصنع و تکلف است. باید طوری باشد که حالت طبیعی انسان این‌گونه باشد. حرام و حلال الهی از روی سلیقه‌ی انسانی که در مسیر فطرت است، نوشته شده است؛ نه اینکه حلال و حرام را نوشتند و گفتند تو به زور خودت را وادار کن. نه، انسان سالمی را که از مسیر فطرت منحرف نشده نگاه کردند، دیدند از چه چیزی خوشش می‌آید، نوشتند واجب. نگاه کردند دیدند از چه چیزهایی بدش می‌آید، نوشتند حرام. چیزهایی را که کمی دوست داشت، نوشتند مستحب. چیزهایی که کمی بدش می‌آمد، نوشتند مکروه. چیزهایی که نه خوشش می‌آمد نه بدش می‌آمد، نوشتند مباح. احکام دین را از روی سلیقه‌ی انسانی که روی فطرت است و از فطرت منحرف نشده است نوشتند؛ انسان فطری. انسان باید برگردد؛ وقتی به آنجا برگشت، میل به حرام و گناه ندارد؛ نه اینکه میل دارد و خودش را کنترل می‌کند.

❁ خوشا به حال کسی که واعظ از نفس خود و زاجر از نفس خود داشته باشد.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَاعِظٌ مِنْ قَلْبِهِ وَ زَاجِرٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ

قَرِينٌ مُرْشِدٌ اسْتَمَكَنَ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِهِ»^۳ کسی که از دل خویش نصیحت کننده‌ای و از وجود

خود نهی کننده‌ای نداشته باشد و قرین و همراه رشد دهنده‌ای نداشته باشد،

دشمنش به گردن او مسلط می‌شود. (۱۶:۳۵)

^۳. صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۰۲ و شیخ حرّعاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۱ و مجلسی، بحار، ج ۷۱، ص ۱۸۷.

روایت داریم که اگر کسی واعظ و زاجری از نفس خودش نداشته باشد، نصیحتِ نصیحت‌کنندگان و موعظه‌ی موعظه‌کنندگان، به او سودی نمی‌بخشد. ان‌شاءالله طوری شویم که از درون خودمان، خودمان را نصیحت و موعظه کنیم. خودمان، خودمان را از بدی‌ها نهی کنیم. تا کسی می‌خواهیم بنشینیم و کسی برایمان بگوید. از بیرون شنیدن خیلی انسان را رشد نمی‌دهد.

کاری ز درون جان تو می‌باید وز قصه شنیدن این گره نگشاید
یک چشمه‌ی آب در درون خانه به زان رودی است که از برون می‌آید

واعظ باید از درون نفست باشد. اول کار انسان از بیرون کمی حرف بشنود، اشکالی ندارد؛ اما تا آخر عمر بخوایم حرف‌های عرفانی بخوانم و بشنوم، باخته‌ام. تا روز قیامت هم بخوایم از این حرف‌ها می‌شود زد؛ اما بالاخره کاری باید کرد. خدا انسان را خودکفا و خودکار آفریده است. مثل خودکار، لازم نیست دواتی جلویش باشد، داخل دوات بزنند و بنویسند. خدا هم انسان را خودکار آفرید. واعظ و زاجر درون خودش گذاشته است. اول برای این که نطق واعظ درونی باز شود، عیبی ندارد کمی موعظه بیرونی بشنود؛ اما حرفه‌ای این کار نشوید که تا آخر عمر بخوایم پای منبر بنشینید، نه! چشمه‌ی درونت باید شروع به جوشیدن کند؛ نه اینکه از بیرون دائم آب در حوض وجودت بریزی. آب راکد مدتی که بماند می‌گندد، لجن می‌گذارد و متعفن می‌شود؛ یعنی علم و معرفتی که درون خودت ریختی از درون نجوشید، چشمه نبود، آب راکد بود که تکبر، غرور و ادعا می‌آورد. هزار و یک مشکل ایجاد می‌کند. باید آن چشمه‌ی درون بجوشد. البته مثال زده‌ایم؛ زمینی که خیلی سخت است، نوک کلنگ رویش کار نمی‌کند؛ برای کندن زمین

چند تانکر آب روی زمین می‌ریزند که خاک نرم شود تا بشود چاه را کند. حرف‌هایی هم که انسان از بیرون می‌شنود در حدّ چند تانکر آب است که روی زمین دل انسان بریزند تا زمین وجود انسان نرم شود و بعد خود فرد، کندوکاو کند و از درون، چشمه‌ی درونش را جوشان کند. در همین حدّ کافی است؛ بیشتر از این که انسان تا آخر عمر بخواهد تانکر تانکر آب خالی کند، ضرر کرده است. حضرت فرمودند: کسی که واعظی از قلب خود نداشته باشد، زاجری از نفس خود و قرینی هم نداشته باشد که او را رشد دهد ضرر کرده است. قرین می‌تواند، قرین ظاهری باشد که رفیق راه انسان در سیر و سلوک است «الرَّفِیقُ ثُمَّ الطَّرِیقُ»^۴ غالب شما در این جلسه دوستی صمیمی دارید که حرف‌های خصوصی خود را به هم می‌زنید و در مسیر سیر معنوی، هم روحیه هستید و با هم قدم برمی‌دارید. این قرین بیرونی است که انسان را موعظه و نصیحت می‌کند. یا نه، انسان نصایح بزرگتری را دارد که همراه اوست؛ چه به صورت ظاهری و چه به صورت باطنی. دائماً شبانه‌روزی همراهش است. وقتی دل فرد جایی گره می‌خورد، نمی‌تواند لحظه‌ای بی او طیّ کند؛ دائم به فکر و یاد اوست. زیارت، مسافرت و یا مهمانی می‌رود، وقتی در خانه است، می‌خواهد یا بیدارست و یا غذا می‌خورد، به یاد اوست. او در لحظه به لحظه‌ی زندگی‌اش حضور دارد؛ دائماً به یاد اوست. این هم قرین اوست که او را رشد می‌دهد و ارشاد می‌کند. قرین، باطنی هم می‌تواند باشد. کسی که اینها را نداشته باشد «اسْتَمَكَنَّ عَدُوَّهُ مِنْ عُنُقِهِ» دشمن می‌تواند غلبه کند. شیطان و نفس می‌تواند غلبه کند؛ او را بگیرد و تحت سیطره و

^۴. برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۵۷ و مجلسی، بحار، ج ۷۳، ص ۲۶۷ و محدّث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۰۹.

استیلاي خود در بياورد. به صورت جدی سعی کنید این گونه باشید. کم کم روزه خوان از بیرون نخواهید. خودتان در دلتان برای خودتان روزه بخوانید، اشک هم بریزید. دیگر واعظ نخواهید؛ خودتان، خودتان را موعظه کنید. همه ی حرف ها را هم بلدید تا رشد کنید.

🌸 **دل هرچه بشکند قیمتی تر می شود.** خداوند می فرماید: **من در دل های شکسته جای دارم.** شیطان صاحبان دل های شکسته را نمی تواند ببرد. اگر ببرد هم رها می کند؛ لذا نزد خدا محترمند. (۲۳:۲۰)

هرچه می شکند از قیمت می افتد؛ مثلاً یک ظرف چینی اگر بشکند، از قیمت و ارزش می افتد. برعکس دل، وقتی شکست قیمتی تر می شود و در دستگاه خدا آن را بیشتر می خرد. در حدیث قدسی داریم که خدای متعال فرمود: «**أَنَا عِنْدَ الْمُتَكَبِّرَةِ قُلُوبُهُمْ**»^۵ من نزد کسانی هستم که دل های شکسته دارند.

گفتی که به دل شکستگان نزدیکم ما نیز دل شکسته داریم ای دوست

خدای متعال کنار دل های شکسته است. ممکن است دوستی بی وفایی کند، دشمنی جسارتی کند، مهم نیست؛ وقتی دلت شکست، دل شکسته خیلی به خدا نزدیک است. دوست اهل بیت علیهم السلام به برکت اهل بیت خیلی دلش نازک است؛ خیلی زود دلش می شکند. زمخت نیست، دل لطیف و ظریفی دارد؛ لذا دلش زود می شکند. بغض می کند، زود اشکش در می آید. بقیه ی مردم دنیا این طوری نیستند. هرکاری با آنها بکنی، ککشان هم

^۵ شهید ثانی، منیة المرید، ص ۱۲۳.

نمی‌گزد. دوست اهل بیت علیهم‌السلام به برکت اهل بیت و به برکت عاشورای اباعبدالله علیه‌السلام دلی زود شکن دارد. امام حسین علیه‌السلام دل‌های دوستان اهل بیت علیهم‌السلام را خیلی زود شکن می‌کند. دلی که در مصائب اهل بیت بشکند، خدا می‌داند چقدر بزرگ است. خدای متعال فرمود: من نه در آسمان‌ها جا می‌شوم، نه در زمین؛ در دل عبد مؤمنم جا می‌شوم. خانه‌ی من قلب عبد مؤمن است. دلی که در مصائب اباعبدالله علیه‌السلام می‌شکند، خدا می‌داند چقدر بزرگ است. امام حسین علیه‌السلام دل‌های شیعیان را این‌طوری ظریف و زود شکن کرد؛ لذا دل دوست اهل بیت علیهم‌السلام در دستگاه خدا خیلی قیمتی است. قلب انسان گاهی در غصه‌ی اهل بیت علیهم‌السلام درد می‌گیرد؛ خدا می‌داند این دل در دستگاه خدا چقدر قیمت دارد. فرمودند: نَفْسُ الْمَهْمُومِ، نفس کسی که غمگین است و آه می‌کشد، در دستگاه خدا تسبیح است؛ لذا دلتان را هر کس شکست مهم نیست، غنیمت بدانید. همان‌جا خدا نزدیک هست. شیطان هم زورش به کسی که دل شکسته دارد نمی‌رسد. اگر هم گولش بزند یا نفسی را به هیجان بیاورد یا او را وسوسه کند، کمی که او را راه ببرد می‌بیند از پس صاحب دل شکسته بر نمی‌آید، می‌گوید: دیگر زورم نمی‌رسد و ولش می‌کند. صاحبان دل‌های شکسته در دستگاه خدا خیلی بزرگند. تا دلتان نشکند راهی به آنجا ندارید. دل هر طوری شده باید بشکند. امام حسین علیه‌السلام همه‌ی دل‌ها را می‌شکند. وقتی شکست دل قیمتی می‌شود.

❁ علیؑ فرمودند: «مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ [خَطَاؤُهُ] وَ مَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ [خَطَاؤُهُ] قَلَّ حَيَاؤُهُ وَ

مَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ وَ مَنْ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ»^۶ کسی که سخنش بسیار شود، خطایش

بسیار می‌شود و کسی که خطایش زیاد شود حیایش کم می‌شود و کسی که

حیایش کم شود، پروایش از گناه کم می‌شود و کسی که پروایش کم شود، دلش

می‌میرد. پس کسی که کم حرف بزند، قلبش زنده می‌شود. (۲۷:۵۱)

پرحرفی خیلی ضرر دارد. گفت: کم گوی و گزیده گوی چون دُر

لاف از سخن چو دُر توان زد آن خشت بُود که پُر توان زد

وقتی انسان زیاد حرف زد، طبیعی است که حرف لغو و بی‌ربط می‌زند. کم‌کم در

حرف‌هایش شوخی‌یی که دل کسی را بشکند می‌آید. دروغ، غیبت و تهمت می‌آید؛ چون

می‌خواهی حرف بزنی و وقتت را با حرف زدن پر کنی. پس کسی که زیاد حرف می‌زند،

خطاهایش زیاد می‌شود. کسی که خطاهایش زیاد شد، کم‌کم حیایش می‌ریزد. حیا حالت

شرمی است که انسان از خدا دارد که خلاف آنچه مورد رضایت الهی است را در محضر

الهی انجام ندهد. ادب می‌کند، حیا می‌کند. وقتی انسان زیاد کار خطا انجام داد، کم‌کم

این شرم و حیا می‌ریزد. کار خطا کردن، عادی می‌شود و کسی که حیایش کم شد؛ ورع و

پاکدامنی و پرهیزگاریش لطمه می‌خورد؛ پروایی که از گناه دارد لطمه می‌خورد؛ گناه که

پیش آمد کنترل روی خودش ندارد. کسی که این طوری شد، دلش می‌میرد. از این روند

می‌شود نتیجه گرفت برای اینکه دل انسان نمیرد باید کم حرف زد. کسی که کم حرف

^۶. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، حکمت ۳۴۹.

بزند، قلبش زنده می‌شود؛ مفهوم مخالف این حدیث. لذا در سیر و سلوک، یکی از دستورات مهمی که به سالک می‌دهند، صمت، کم حرف زدن و سکوت کردن است. سالک کم حرف است. در روایات داریم: «**الْمُؤْمِنُ مُلَجَمٌ**»^۷ مؤمن مثل اینکه لجام دارد. لجام فلزی است که در دهان اسب می‌گذارند که کنترل می‌کند، اسب را مهار می‌کند. دهان مؤمن لجام دارد. بی‌حساب باز نمی‌شود که حرف بزند. کم حرف می‌زند که دلش زنده شود. بسیاری از حرف‌هایی را که می‌زنیم، اگر نزنیم، خیلی به سود ماست. بسیاری از حرف‌هایی که می‌زنیم، خودمان هم به درستی‌اش یقین نداریم. حرفی که می‌زنم، یقین دارم درست است؛ حالا حرف درستی که می‌زنم، واقعیت هم دارد اما به چه درد اینها می‌خورد که دارم می‌زنم؟ برای مخاطبم هم مفید هست یا نه، برای خودم فایده دارد؟ می‌گویم و کیف می‌کنم که ببین من چقدر قشنگ حرف می‌زنم. مخاطب بنده خدا اصلاً نیازی به این حرف‌ها ندارد. من اظهار وجود و ابراز فضل می‌کنم. برای مخاطب من چقدر ضرورت دارد؟ واقعاً لنگ شنیدن این حرف است؟ گفتنش برای مخاطب حیاتی و ضروری است؟ واقعاً نیاز دارد؟ اگر من نگویم، کس دیگری پیدا نمی‌شود بگوید؟ اگر کس دیگری پیدا می‌شود چرا من بگویم؟ باز هم سکوت می‌کنم. این‌طوری جلو برویم، چند تا از جمله‌هایی که در شبانه روز می‌گوییم باید بگوییم؟ طوری نشود که خدای نکرده همین‌طور بیرون بریزیم. انرژی‌های زیادی از انسان با حرف زدن هدر می‌رود. صورت فیزیکی و فیزیولوژیکی‌اش هم همین‌طور است. انرژی‌برترین فعالیت‌ها حرف زدن است، از همه‌ی

^۷ صدوق، معانی‌الاجبار، ص ۱۷۰ و مجلسی، بحار، ج ۷۲، ص ۲۷۵.

کارهای دیگر بیشتر انرژی می‌برد؛ لذا معلم‌ها و منبری‌ها خیلی انرژی صرف حرف زدن می‌کنند؛ بیش از کسانی که کار یدی می‌کنند. این صورت ظاهرش است. انرژی معنوی را هم خیلی هدر می‌دهد. مواظب باشیم، خود حرف زدن چیز لذیذی برای ما نشود که لذت ببریم از حرف زدن و بگوییم کمی بنشینیم با هم حرف بزنیم. چه بگوییم؟ اصلاً مهم نیست. کم حرف بزنیم. پرحرفی قساوت قلب می‌آورد و دل را می‌میراند. کم حرف زدن، دل را زنده می‌کند. وقتی زبان گل بسته شود، زبان دل باز می‌شود که همان صمت است. در روایت داریم: «أَوَّلُ الْعِبَادَةِ الصَّمْتُ وَ الصَّوْمُ»^۱ افضل اعمال دو چیز است، یکی سکوت و دیگری روزه؛ یعنی نگفتن و نخوردن که این را قبلاً در مصباح در بحث‌های ابتلائات توضیح داده‌ایم. امیدوارم خدای متعال به همه‌ی ما توفیق دهد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

^۱ دیلمی، ارشادالقلوب، ج ۱، ص ۲۰۳ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۲۷ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۵۰۰.